**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010811**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت در مورد این بود که روایتی که در نسخ کافی ابن بکیر عمن رواه عن ابی عبد الله هست گفته شده که این روایت چون در وسائل به تعبیر عن زرارة و همچنین در وافی به تعبیر عن زراره وارد شده و صاحب وسائل طریق دارد، عن زرارة اعتبار دارد. که ما عرض کردیم اوّلاً طریق صاحب وسائل، طریق به نسخه نیست و به هر حال اعتبار تک تک موارد یک نسخه را اثبات نمی‌کند، با توضیحاتی که در جلسۀ قبل عرض کردم که خیلی از این طرق، طرق اجازه‌ای هست، مرحوم صاحب معالم در مقدمۀ منتقی اشاره می‌کند که از طرق تحمل حدیث فقط اجازه باقی مانده است، سایر طرق دیگر مرسوم نیست. حالا عرض کردم ما این مطلب را نسبت به فهرست شیخ و اینها هم قائل هستیم. یک نکته‌ای را اینجا اشاره بکنم، بعضی از دوستان اشاره می‌کردند که مثلاً اجازه چه فایده‌ای داشته. یک نکته‌ای بگویم اجازه یک دوران‌هایی برایش سپری شده، اینجور نیست که این اجازۀ عام از اوّل در آمده باشد. اجازه، اوائل اجازه، اجازه‌ای بوده که به شخص خاصی اجازه می‌دادند، یعنی مجاز، مجاز له خاص بوده، مجاز هم خاص بوده. یک کتاب خاص را به شخص خاص اجازه داده شده. بعد کم کم هم مجاز له عام می‌شود، هم مجاز عام می‌شود به تدریج در طول زمان سعه پیدا می‌کند. در قدیم که اجازۀ خاص به شخص خاص داده می‌شده آن اجازه نشانگر این بوده که این شخص را شایستۀ تحدیث می‌دانستند، یک نوع شایستگی برای شخص مجاز له قائل بودند. البته بعداً دیگر مجاز له هم احیاناً از عام بودن افتاده، یعنی از خاص بودن عام می‌شود، آن دیگر هیچ، این ثمره هم بر آن مترتب نمی‌شود. حالا این بحث این که اجازه چه دوران‌هایی گذشته و چه شکل بوده آن خودش یک بحث مفصلی است که نمی‌خواهم الآن به آن بپردازم. یک نکته.

نکتۀ دوم این بود که حالا به فرض یک حجت تعبدی داشته باشیم برای اعتبار یک نسخه، نسخ دیگر هم همین حجت تعبدی برایش وجود دارد. با آن توضیحی که از فرمایشات حاج آقا عرض کردم که در بحث قاعدۀ لا ضرر اشاره فرمودند، که اگر یک روایت دو تا نقل داشته باشد، یک نقلش طریقش معتبر باشد، یک نقلش طریقش غیر معتبر باشد و فرق بین اینها در اموری باشد که، تبدیل این به آن یکی ناشی از غلط و سهو هست نه ناشی از ترک مسامحه یا ناشی از تعمد کذب. اینجاها آن روایت غیر معتبر هم معتبر می‌شود. اینجا من یک عبارتی در کتاب‌های رجالی‌ها هست، احتمال می‌دهم که مراد کتب رجالی به همین معنا ناظر باشد، البته در حد احتمال، نه در حد استظهار. مثلاً در شرح حال‌ها می‌گویند که فلان شخص بما ینفرد به من الروایة‌اش فتوا داده نمی‌شود. خب صحبت سر این است که این یعنی چی؟ یعنی اگر کس دیگری نقل می‌کند این معتبر می‌شود؟ ولو آن نقل دیگر غیر معتبر باشد؟ این که نیست. حالا چون کس دیگر نقل کرده دو تا نقل غیر معتبر بدون این که از مجموع اینها اطمینان حاصل بشود این را معتبر می‌کند. این که قطعاً نیست. پس این را چی می‌خواهند بگویند؟ خب یک احتمالش این هست که در واقع ناظر به همین هست که خودش معتبر نیست، خیال نکنید روایت‌هایش الزاماً معتبر نیست، ممکن است این روایت‌هایش از نقل دیگر هم نقل شده باشد، آن نقل معتبر باشد، بنابراین اعتبار با آن نقل باشد. خصوصاً در مورد بعضی افراد که زمینۀ نقل دیگران هم در موردشان هست، مثل مثلاً یونس. در مورد یونس هست می‌گوید آن نقلی که محمد بن عیسی منفرد به او هست، متفرِّد هست، آن نقل قبول نیست. این یعنی چی؟ این ظاهراً معنایش این هست که محمد بن عیسی چون غالب نقل‌های محمد بن عیسی نقل از کتب یونس هست و کتب یونس طریق‌های دیگر هم دارد می‌خواهد بگوید ولو محمد بن عیسی باعث می‌شود که روایت محمد بن عیسی از یونس صحیح نباشد، ولی تصور نکنید که روایت‌های محمد بن عیسی که حالا از اعتبار افتاد این روایت‌های به‌طور کلی از بین می‌رود. چون غالب روایت‌های محمد بن عیسی از طریق دیگر هم نقل شده، از یونس، ولو ما محمد بن عیسی را قبول نکنیم، از راه دیگر اثبات می‌شود، بنابراین به خاطر همین این قید را می‌زنند. این یک احتمال است. ولی یک احتمال دیگر می‌خواهم بدهم، این احتمال دیگرش به بحث ما مربوط است. آن این است که مراد این هست که اگر شما دیدید که این نقلی که محمد بن عیسی درست کرده، کس دیگر هم همین نقل را آورده، ولی نه این که عین عین همین نقل را آورده باشد، به عین الفاظ. تفاوت‌های جزئی بینشان وجود دارد که این تفاوت‌های جزئی به جهت مسامحۀ در نقل، به جهت تعمد کذب و اینها نبوده. اینجا می‌خواهد بگوید نقل محمد بن عیسی معتبر می‌شود مثلاً. جایی که نقل دیگر تأیید می‌کند که ولو آدم خودش را فی نفسه آدم ضعیفی می‌داند، ولی در این مورد دیگر ضعیف نیست. ضعیف در مورد خاص نیست. بله آن احتمال، اگر چنین باشد اینجا ما علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یک اشتباهی رخ داده.

حالا یک نکتۀ دیگر هم عرض بکنم. گاهی اوقات تفاوت‌های نقل‌ها، تفاوت نقل به معناست. محمد بن عیسی مثلاً یک جور نقل کرده این روایت را از یونس، کس دیگر هم همین را از، نقل کرده. هر دویش می‌توانند معتبر باشند، نقل به معنا باشند. حتی به تعارض هم نمی‌انجامد. ولی جایی که تفاوت‌ها، تفاوت‌های نسخه‌ای هست که ما یقین داریم که یکی از این نسخه‌ها غلط است، مثل ما نحن فیه. یقین داریم یا عن زرارة درست است، یا عمن رواه. چون برای کافی است هر دو. اینجور نیست که دو تا نقل مستقل باشد. بالأخره کلینی یا عمن رواه گفته یا عن زراره. اینجا ولو فرض کنیم که نقل شیخ حر و صاحب وافی مرحوم فیض اعتبار سندی دارند، این اعتبار سندی آن نقل باعث می‌شود که نقل‌های موجود ما هم اعتبار پیدا کنند، با همان بیانی که آنجا عرض کردیم. چون تفاوت‌های بین، یعنی تبدیل یکی به دیگری از باب سهو و اشتباه هست. نتیجۀ این بحث این می‌شود که اینها با هم تعارض می‌کنند. خب حالا در اینجور موارد چه باید کرد؟ خب یک بحث کلی در اختلاف نسخ هست که ما در اختلاف نسخ مبنایمان باید چی باشد؟ اگر کسی در اینجور اختلاف نسخ مبنایش اطمینان را معتبر بداند و بگوید در اینجا هیچکدام از این دو نسخه اطمینان‌بخش نیست، روایت از اعتبار ساقط می‌شود، چون بنابر یکی از احتمالاتش من رواه است. اگر گفتیم نه اینجاها ما در بحث نسخ ولو به جهت انسداد صغیر ظن را معتبر می‌دانیم. که حالا بحثش باید در جای خودش بحث بشود که ما متمایل به همین دیدگاه هم هستیم که در اختلاف نسخ ظن معتبر است از باب انسداد صغیر نه انسداد کبیر. این اجمالش تفصیلش حالا یک وقت دیگری. آن وقت اگر ظن را معتبر بدانیم باید دید که آیا اینجاها نسبت به یکی از این دو احتمال ظن حاصل می‌شود یا ظن حاصل نمی‌شود، اینجا احتمال این که عبارت صحیح، عبارت اصلی من رواه باشد قوی‌تر از این است که عبارت صحیح زراره باشد. قبلاً هم اشاره کردم، یکی از قواعد مهم در باب تحریفات، تبدیل نامأنوس به مأنوس است. خیلی وقت‌ها عبارت نامأنوس تبدیل به مأنوس می‌شود. ابن بکیر، برادر زادۀ زراره است. و فراوان از زراره روایت دارد. خب وقتی راوی کلمۀ ابن بکیر را می‌بیند آن چیزی که بیشتر با آن انس گرفته و ذهنش به طرف او می‌رود، کلمۀ زراره است. به طور طبیعی من رواه را زراره می‌بینند و زراره می‌خوانند. حالا به تناسباتی یک موقعی این انس ذهنی‌ها را، من این مثال را برای بعضی از دوستان زدم که چقدر انس ذهنی تأثیر دارد. زمان‌های خیلی قدیم بود که شاید یک عده از دوستان اصلاً متولد نشده بودند، زمانی بود که ایران در هیروشیما، تیم فوتبال ایران باخته بود، علی پروین مربی تیم ملی بود. سال ۶۶، ۶۷ بود آن سال‌هاست، سوار تاکسی بودم از دور شهر رد می‌شدم، دیدم یک روزنامه تیتر بزرگ زده جرائم ایران، من اصلاً جرائم ایران دیدم. بعد دقت کردم دیدم نوشته چرا تیم ایران باخت. من چرا تیم ایران را جرائم ایران خواندم. چون ما فوتبالی نبودیم و در فاز فوتبال نبودیم. جرائم ایران، یک قدری سیاسی‌تر بودیم. عنوان وقتی جرائم ایران، بعد نگاه کردم چرا تیم ایران، آن ذهنیتی که انسان دارد و انسی که انسان دارد آن را تأثیر، من اصلاً عبارت را جرائم ایران دیدم، عبارت را چرا تیم ایران ندیدم. خیلی وقت‌ها انس‌های، بعضی چیزها انس‌های شخصی است، انس‌های شخصی تأثیرگذار است برای تحریف‌های شخصی است. ولی یک سری انس‌های نوعی است. انس‌های نوعی یک تحریفات نوعی را به دنبال می‌آورد که بحث‌های ما همین است. این که ما می‌گوییم اصل تبدیل نامأنوس به مأنوس است یعنی نامأنوس نوعی به مأنوس نوعی. ابن بکیر کسی که عبد الله بن بکیر را می‌بیند به طور طبیعی ذهنش به طرف زراره می‌رود و به طرف عمویش هست و استادش هست و اینها. من رواه را به طور طبیعی اصلاً زراره می‌بیند. ولی این که زراره را تبدیل کند به من رواه خیلی غیر طبیعی است. این است که اگر کسی ممکن است حتی کسی بگوید ما مطمئن هستیم که اینجا من رواه نسخۀ اصلی بوده و تبدیلش به عن زراره از باب این قاعده بوده. حالا اگر کسی این مقدار هم نگوید، این که مظنون این هست که من رواه عبارت اولیه بوده و تبدیلش به عن زراره در عبارت‌های مرحوم شیخ حر و مرحوم صاحب وافی از باب این انس ذهنی اینها بوده این شاید دور از ذهن نباشد. علی ای تقدیر نتیجۀ این بحث این می‌شود که این روایت را یا باید بگوییم مردد بین من رواه و عن زراره است یا اصلاً بگوییم آن چیزی که شرعا هست عمن رواه را باید خواند. بنابراین از جهت سندی روایت قابل اعتبار نیست. البته یک بحث کلی هست که آیا ما می‌توانیم مثلاً مرسلات ابن ابی بکیر را حل کنیم؟ که از اصحاب اجماع است، یا از باب اصحاب اجماع می‌خواهیم حل کنیم، این یک حرف دیگر است. کسی بگوید ابن بکیر از اصحاب اجماع هست، روایتش معتبر است، آن یک بحث است. یا این که روش‌هایی که تبدیل روایت‌های مرسل به مسند که ما در بعضی بحث‌ها این را دنبال کردیم. روش‌هایی که بتوانیم روایت مرسل را به مسند تبدیل کنیم. آن حالا یک بحث دیگر است. ولی به هر حال آن چیزی که ما اینجا هست عن زراره را نمی‌توانیم استظهار کنیم. یا مردد بین عمن رواه و عن زراره است، یا اصلاً عن من رواه بوده. حالا آیا می‌توانیم این را تصحیح کنیم با یک سری روش‌های عام یا روش‌های خاص و روش‌های ویژه آن یک بحث دیگری است که ازش باید در جای خودش، چون خیلی در بحث ما وابسته نیست من دیگر وارد آن بحثش نمی‌شوم، احیاناً اگر یک موقعی بعضی از این بحث‌ها وابسته بود من آن روش تمییز، به اصطلاح تبدیل روایت‌های مرسل به مسند را دنبال می‌کنم و روش‌هایش را هم عرض می‌کنم، یک سری نکات خاصی هست که من در بعضی از بحث‌ها به آن پرداختم.

نتیجۀ بحث تا اینجا این شد که. حالا قبل از این که بخواهم نتیجه‌گیری کنم یک نکتۀ دیگر را هم عرض بکنم. ما در روایت‌هایی که داشتیم، یک روایت، روایت سدیر صیرفی بود. روایت سدیر صیرفی را عرض کردیم که آقای هاشمی با، سدیر صیرفی را تعبیر کرده بود که.

**شاگرد:** به خاطر نقل

**استاد:** به خاطر السند معتبرٌ لان سدیر الصیرفی الاقوی ثبوت وثاقته بنقل ابن ابی عمیر عنه بطریق صحیح.

البته یک ادامه‌ای هم دارد می‌گوید مدحش به طریق معتبر هم ثابت شده. این که عرض کردم این که حالا آن نقل‌ها مدح آن، کسی دارد چیز آقای هاشمی را؟ من نیاوردم آن چیز آقای هاشمی را.

**شاگرد:** و در بعضی روایات مدح شده.

**استاد:** این مراد چی چی هست و امثال اینها، احتمال دارد ناظر به یک روایتی باشد که می‌گویم آقای خویی بحث مفصلی در مورد این کرده و متن اینها را نپذیرفته، عمدۀ روایتی که خیلی مهم هست در مدحش، علامۀ حلی هم، تعبیر این هست که علی انه قد، و السند معتبر، لأنّ سدیر الصیرفی الاقویٰ ثبوت وثاقته بنقل ابن ابی عمیر عنه بطریق صحیح علی انه قد ورد المدح و التجلیل بحقه عن المعصوم علیه السلام فی جملة من الروایات بعضها معتبرٌ. آن که عمدتا در این روایات مهم‌ترین روایتش هست که آقای خویی هم قبول نمی‌کند از جهت دلالت مطلبش را ما هم قبول نکردیم. روایتی هست که امام علیه السلام می‌گوید من دعا کردم و در حق سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن الازدی، نمی‌دانم ازدی دارد در تعبیرش یا ندارد، در حق سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن اینها زندان بودند و کانا فی السجن، از خدا خواستم که اینها را به من ببخشید و اینها از زندان آزاد شدند. که راوی‌اش هم زید شحام است.

اینجا در این روایت حالا منهای بحث این که آیا این دلالت بر وثاقت دارد یا وثاقت ندارد که ما عرض می‌کردیم نه دلالت بر وثاقت ندارد، خب یک شخص شیعه‌ای بوده مظلوم بوده امام علیه السلام در حقش دعا کردند که این آزاد بشود، این نشانگر وثاقت نیست که. حداکثر این که مظلوم بوده، شیعۀ خالصی بوده، شخصی بوده که شایستگی دعای امام علیه السلام در حقش را داشته. ولی حالا منهای آن بحث. یک بحثی در کتب رجالی هست اصلاً این برای سدیر هست یا نیست؟ میرزای استرابادی این را از ایشان نقل شده در حاشیۀ نقد الرجال هم هست که ایشان می‌گوید اصلا این روایت در مورد سدیر نیست. تعبیرش این هست الظاهر أنّ الدعا کان لشیدید بن عبد الرحمن و عبد السلام بن عبد الرحمن و کان الشحام مولی لشهید بن عبد الرحمن کما یظهر من النجاشی، تا آخر عبارت.

ایشان می‌گوید این سدیری که اینجا هست محرّف شدید است. و این اصلاً ربطی به سدیر ما هم ندارد اصلاً. و می‌گوید این زید شحامی هم که اینجا هست این، این که امام به او دارد این را می‌گوید چون زید شحام مولی شهید بن عبد الرحمن بوده و به این شکل.

صاحب قاموس الرجال هم این مطلب را پذیرفته ولی به یک شکل. البته این مطلب که این محرف باشد مورد نقد در بعضی از کلمات قرار گرفته من موارد آنهایی که نقض کرده. این مطلبی که گفتم حاشیۀ نقد الرجال، جلد ۲، صفحۀ ۳۰۰ هست، در منتهی المقال، جلد ۳، صفحۀ ۳۱۱ هم این مطلب آمده. در مجمع الرجال قهپایی، جلد ۳، صفحۀ ۹۸ و همچنین مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه‌اش بر منهج المقال مناقشه در این مطلب کرده، در منتهی المقال، جلد ۳، صفحۀ ۳۱۲ هم عبارت تعلیقۀ وحید بهبهانی را آورده. من حالا خیلی نمی‌خواهم این بحث را زیاد بازش کنم. به نظر من کاملاً احتمال تحریف، احتمال جدی‌ای هست. من دنبال کردم هیچ گونه ارتباطی بین زید شحام با حنان بن سدیر با سدیر اینها هیچی پیدا نکردم، هر چی گشتم صاحب چیز می‌گوید شاید اینها با این بیت ارتباط داشته باشند و اینها، مرحوم وحید بهبهانی هیچ ارتباطی من پیدا نکردم. و این که اینجا تحریفی رخ داده باشد کاملاً جدی بوده. البته صاحب قاموس الرجال یک مطلب دیگر می‌گوید. ایشان می‌گوید که نه، نه این که شدید این سدیر تحریف شدید است، برعکس است. آنهایی که شدید، اینجا شدید ذکر کردند آن شدید تصحیف سدیر است. ایشان می‌گوید که در شرح حال بشر بن محمد، نجاشی عبارتی دارد، می‌گوید ما رُوِیَ فی بکر بن محمد بن الازدی، می‌گوید: «بَكْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَانَ ابْنُ أَخِي سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ.». رجال کشی، صفحۀ ۵۹۳، رقم ۱۱۰۷، بعدش یک روایتی نقل می‌کند: «عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي سَدِيرٌ.»

و آن شدید و عبد السلام را در ترجمۀ همین بکر بن محمد مطرح است. بکر بن محمد بن عبد الرحمن است.

ایشان می‌گوید ایشان قاتی کرده بین دو تا سدیر، یک سدیر داشتیم عموی بکر بن محمد بوده که آن روایت حدّثنی عمی سدیر داریم. و در یک روایتی در کافی هم هست، بکر بن محمد عن سدیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا سدیر الزم بیتک. و سدیر صیرفی. این در مورد سدیر هست، ولی سدیرش سدیر صیرفی نیست. سدیری که عموی بکر بن محمد ازدی هست در مورد او هست. در ترجمۀ بکر بن محمد ازدی می‌گوید عموهایش، شدید و عبد السلام ابن عبد الرحمن اینها عموهای اینها هستند. این عبارتی که می‌گوید امام دعا کرده در مورد سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن هست. ایشان می‌گوید اینهایی که زندانی بودند این دو تا برادر بودند که اسم برادر شدید نبوده، سدیر بوده. بنابراین نجاشی که عموی آنها را شدید قرار داده آن اشتباه کرده نه در عبارت رجال کشی که گفته ابن اخی سدیر صیرفی. بله آن یک اشتباهی کرده، خیال کرده که ابن اخی سدیر صیرفی است. ابن اخی سدیر صیرفی نبوده، ابن اخی سدیر بن عبد الرحمن ازدی بوده. به سدیر صیرفی، سدیر بن حُکَیْم بن صهیب است. اصلاً ربطی به ازدی‌ها و آن خانواده و اینها ندارند. این هم این عبارت. البته من در این که اینجا تحریفی رخ داده علی القاعده همینجور است که آقایان می‌گویند. و همینجور هست و این احتمال این که این در حق عمویش باشد و امثال اینها جدی است. ولی این که مرحوم صاحب قاموس الرجال استظهار می‌کند که شدید محرّف سدیر هست نه، عکسش هم کاملاً جا دارد، چون در دو جا این بحث شهید بن عبد الرحمن هست. هم در شرح حال بکر بن محمد هست، می‌گوید عمومته شدید و عبد السلام. هم در ترجمۀ زید شهام هم می‌گوید مولیٰ شهید بن عبد الرحمن. حالا من فرصت نشد در منابع عامه و اینها مراجعه کنم ببینم در آن منابع و اینها چه شکلی هست؟ و اینجا خیلی روشن نیست که سدیر در این دو سندی که وجود داشت عن عمّی سدیر، یا بکر بن محمد عن سدیر درست است یا شدید در آن. یعنی دو مورد ما شدید داریم، دو مورد سدیر داریم خلاصه. یکی از اینها باید تحریف دیگری باشد علی القاعده، اما کدام تحریف دیگری است اجالتاً من نتوانستم تشخیص بدهم، و اگر بحث نامأنوس به مأنوس هم باشد شدید باید درست‌تر باشد. چون سدیر راوی معروفی است و شدید اینقدر معروف نیست و این که، اصلاً شدید هم اسم معروفی هم نیست. این که اسم کسی شدید بگذارند اصلاً خیلی مأنوس نیست. این که طبق قاعدۀ تبدیل نامأنوس به مأنوس هم شدید باید درست‌تر باشد. ولی چون سدیر هم اینقدر خود اسمش اینقدر به آن معنا معروف نیست بگوییم مطمئن بشویم نه، این است که یک مقداری این بحث در این که بالأخره شدید صحیح است یا سدیر صحیح است نمی‌دانم کدامش واقعاً صحیح است.

**شاگرد:** احتمال این که سه تا برادر بودند، سدیر و شدید و عبد الرحمن

**استاد:** نه خیلی بعید است. آن خیلی بعید است که سه تا برادر باشند یک جا فقط آن برادر، دو تا برادرش را ذکر کرده باشند، آن یکی را ذکر کرده باشند، یک جای دیگر نه.

این که علی القاعده این اصلاً این روایت مربوط به عموی بکر بن محمد است. حالا آن عموی بکر بن محمد اسمش سدیر بوده، اسمش شدید بوده، علی القاعده این مطلبی که می‌گویند این مربوط به آن بوده خیلی طبیعی است که در مورد آن باشد.

بنابراین اگر هم تازه این روایت چیزی ازش اثبات بشود مربوط به سدیر صیرفی نیست. آن را می‌توانیم استظهار کنیم. این یک نکته.

اما آن مطلبی که ایشان گفته بود سدیر صیرفی الاقوی ثبوت وثاقته بنقل ابن ابی عمیر عنه بطریق صحیح ما در جلسۀ قبل آن جلسه اشکالش را مطرح کردیم که این روایتی که هست به سدیر صیرفی چند نفر عطف شده‌اند، ابن ابی عمیر از ۴ نفر نقل می‌کند. صباح سدّی یا مزنی در نقل دیگر سدیر صیرفی، محمد بن نعمان مومن الطاق، عمر بن اذینه و از این استفاده نمی‌شود که هر ۴ نفرشان ثقه هستند. همین که در میان این ۴ نفر یک امامی ثقه وجود داشته باشد کفایت می‌کند که گذشت.

نکتۀ دیگری که اینجا وجود دارد آن است که اصلاً روایت ابن ابی عمیر و محمد بن ابن سنان از سدیر صیرفی و سایر کسانی که در اینجا هستند گیر دارد. اینها طبقه‌شان طبقه‌ای نیستند که ابن ابی عمیر و محمد بن سنان و عبد الله بن جبله، راوی از این ۴ نفر این ۳ نفر هستند. ابن ابی عمیر، محمد بن سنان و عبد الله بن جبله. این ۴ نفری که اینجا هستند لا اقل ۳ نفرشان، حالا آن صباح، صباح سدی یا صباح مزنی آن اصلاً که نسخۀ صحیحش چی چی است؟ سدی است، مزنی است؟ در سند ابن ابی عمیر صباح سدی است. در سند عبد الله بن جبلة صباح مزنی است. آنها را خیلی من رویش چیز نیستم، اصلاً نمی‌دانم درستش کدام است، غلطش کدام است امثال اینها. ولی آن ۳ نفر دیگری که سدیر صیرفی محمد بن نعمان و عمر بن اذینه اینها به خصوص سدیر صیرفی و محمد بن نعمان، به خصوص سدیر صیرفی را، سدیر صیرفی طبقه‌اش اصلاً نمی‌خورد ابن ابی عمیر ازش مستقیم نقل کند. سدیر صیرفی از اصحاب امام سجاد است. در رجال شیخ از جزء اصحاب امام سجاد شمرده شده، در رجال طوسی صفحۀ ۱۱۴، رقم ۱۱۳۴ چهارم باب است. و ۲، ۳ تا روایت هم از امام سجاد، سدیر صیرفی دارد. البته یکی‌اش خیلی در این که روایت مستقیم باشد ظهور ندارد، حنان بن سدیر عن ابیه قال کان علی بن الحسین یحب ان یری الرجل تمریا. محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۵۳۱، رقم ۷۸۴، کافی، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۵، رقم ۳ هست. ولی این معلوم نیست مستقیم باشد. ولی دو مورد دیگرش، یکی کافی جلد ۶، صفحۀ ۵۰۷، رقم ۱۵، عن سدیر أنّه سمع علی بن حسین علیه السلام، که این.

یکی دیگرش آن را من روایتش را کامل یادداشت کردم می‌خواهم بخوانم، یک روایت خیلی قشنگ خیلی جالب است.

روایتی هست که: «حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ جَدِّي وَ عَمِّي حَمَّاماً بِالْمَدِينَةِ»

این روایت خیلی جالب است، حالا منهای این بحث ما که ازش استفاده می‌شود که سدیر در زمان امام سجاد بوده و حتی بالغ بوده، من حالا بعداً توضیحش را می‌دهم که از کجا این روایت بلوغش استفاده می‌شود. منهای آن جهت این روایت برخورد امام علیه السلام با منکراتی که در جامعه رسم بوده را خیلی جالب است از این جهت بسیار جالب است. من بیشتر این که می‌خواهم روایت را کامل می‌خواهم بخوانم از این جهت هست که بعضی وقت‌ها یک چیزهای سنت باطلی در جامعه می‌شود ولی ببینید نحوۀ مبارزۀ امام علیه السلام با این سنت باطل با چه لطافت و ظرافتی است.

«حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ جَدِّي وَ عَمِّي حَمَّاماً بِالْمَدِينَةِ فَإِذَا رَجُلٌ فِي بَيْتِ الْمَسْلَخِ» رختکن «فَقَالَ لَنَا مِمَّنِ الْقَوْمُ فَقُلْنَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ وَ أَيُّ الْعِرَاقِ قُلْنَا كُوفِيُّونَ فَقَالَ مَرْحَباً بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمُ الشِّعَارُ دُونَ الدِّثَارِ»

شعار لباسی که به بدن چسبیده است. دثار لباس رویی است. می‌گوید شما کسانی هستید اینقدر دیدندار هستید کأنّه به منزلۀ دین به دین چسبیدید، شما آدم‌های این‌که فاصله داشته باشید، حالا یا مراد دین هست یا اهل بیت هست، بالأخره این می‌گوید شما یک آدم‌های مخلصی هستید. یک آدم‌های خاصی هستید.

«مَرْحَباً بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمُ الشِّعَارُ دُونَ الدِّثَارِ»

بعد «ثُمَّ قَالَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْأُزُرِ» چی شده که شلوار پایتان نیست؟ «مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْأُزُرِ» ازار.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ قَالَ فَبَعَثَ إِلَى أَبِي كِرْبَاسَةً»

یک کرباس به پدرم داد، انگار پدر در اینها. و این می‌گوید پدرم این کرباس را ۴ قسمت کرد، هر کداممان یک تکه پوشیدیم و رفتیم داخل حمام شدیم. ببینید این تعبیری که در این روایت هست امام علیه السلام وقتی می‌خواهد با این، آن موقع پیداست سنت این بوده خیلی وقت‌ها لخت در حمام می‌رفتند که حتی در همین اخیراً هم احیاناً بوده. ... و بعضی از بزرگان علما، اصلاً یکی از مبارزه‌هایشان مبارزه با این که لخت حمام نروند. این یک همچین چیزی بوده که امام علیه السلام با این پدیدۀ ناپسند مواجه می‌شود از اوّل شروع نمی‌کند آدم‌های مزخرف چه‌تان است، این بساطی است راه انداختید و اینها. شروع می‌کند اوّل با آنها صمیمی شدن. پرسیدن این که کجایی هستید، اینها یک نوع ایجاد صمیمیت هست. بعد وقتی می‌فهمد اینها کوفی هستند شروع می‌کند مدح کوفی‌ها کردند، شما کوفی هستید، شما آدم‌های دینداری هستید چی چی. بعداً نمی‌گوید که یالا بلند بشوید شلوار بپوشید، ما یمنعکم من الازر. چی شده که شلوار پایتان نیست؟ مثل این که مثلاً مشکلی پیش آمده، شلوار پایشان نیست، لحن را ببینید چقدر لحن ملایمی است؟ بعد اینجا هست که تازه آن ضربۀ نهایی را حضرت می‌زند.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ»

چقدر مقدمه‌چینی می‌کند برای این که این روایت پیغمبر را که هست این را چیز کند که این روایت تأثیرگذار باشد. خیلی وقت‌ها به هر حال در تأثیرگذاری که از اوّل انسان شروع کند با لحن تند و چی و اینها، اثر ندارد. باید با یک لحن ملایم، صمیمی حتی در اینجور سنت‌ها. بعد هم امام علیه السلام خودش عهده‌دار حل مشکل بشود. خودش می‌آید. می‌گویند حالا چیز نداریم، حالا، الآن اینجا جایی نیست که بتوانید، خب می‌گوید من به‌تان پارچه می‌دهم. این پارچه‌ها را چیز کنید و اینها. ادامۀ روایت را جلسۀ بعد ان شاء الله می‌خوانم. ادامۀ روایت هم جالب است آن نحوۀ برخوردهای در ادامۀ روایت هم خیلی خیلی جالب است. و این را ان شاء الله شنبه صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان